

ایمان در اسلام

هادی صادقی*

چکیده :

مفهوم ایمان در فرهنگ اسلام، مفهومی اساسی و با اهمیت است. با وجود این اهمیت محوری، نه قرآن کریم و نه هیچ کتاب آسمانی دیگر، به تعریف صریح این مفهوم نپرداخته‌اند. چرا که از یک سو روش کتابهای آسمانی این نیست که یک مفهوم را به صورت لفظی تعریف کنند بلکه در عمل و با بیان ویژگی‌ها و آثار این حقیقت در مواضع و حالات مختلف، مخاطب را به فهمی متکامل از ایمان سوق می‌دهند. از سوی دیگر مفهوم ایمان نیز از امور عینی مادی نیست که بتوان مصداقی از آن را پیش چشم مخاطب آورد بلکه از مفاهیم انتزاعی و معنوی است که تعریف مصداقی آنها امکان‌پذیر نیست و بهترین راه برای تعریف این نوع مفاهیم انگاره‌سازی است. در این مقاله ضمن بحثی معناشناختی از منظر قرآن کریم، به تحلیل حقیقت ایمان می‌پردازیم. واژگان کلیدی: ایمان، علم، شک، تصدیق قلبی، تسلیم و عمل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*. دانشجوی دکتری کلام مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.

معنای لغوی ایمان

مفهوم ایمان در فرهنگ اسلام، مفهومی اساسی و با اهمیت است. در این مقاله ضمن بحثی معناشناختی از منظر قرآن کریم به تحلیل حقیقت ایمان می‌پردازیم.

درباره معنای ایمان در لغت عرب اختلاف نظر فراوانی وجود ندارد. ابن‌منظور در *لسان‌العرب* چهار استعمال مختلف برای سه کلمه نزدیک به هم، از یک ریشه، ذکر کرده است: ۱. «امن» را به معنای مخالف ترس به کار برده؛ ۲. «امانت» و «امان» را به معنای ضد خیانت به کار برده؛ ۳. «ایمان» را به معنای ضد کفر به کار برده و ۴. باز هم «ایمان» را به معنای تصدیق، ضد تکذیب به کار برده است (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ ق: ۱۲/۱۳). خلیل ابن‌احمد سه استعمال ۱ و ۲ و ۴ را بیان کرده است (الخلیل، ۱۴۱۴ ق: ۵۶). جوهری نیز مانند احمد عمل کرده است. (الجوهري، ۱۹۹۰: ۲۰۷۱/۵). البته این دو نفر که در استعمال ایمان آن را به معنای تصدیق گرفته‌اند، در برابرش کفر را گذاشته‌اند و در واقع میان معنای سوم و چهارم تمایزی نگذاشته‌اند؛ زیرا کفر نیز در واقع تکذیب در موضوعی خاص، مانند خدا و پیامبر و آخرت است. بنابراین، دو معنای سوم و چهارم، در واقع یک معنا و یک استعمال بیشتر نیست.

ابن‌فارس برای ماده «امن» دو اصل و ریشه نزدیک به هم قائل است: یکی امانت که ضد خیانت است و معنایش سکون و آرامش قلب است و دیگری تصدیق. وی تصریح می‌کند که این دو معنا نزدیک به هم‌اند (ابن‌فارس، ۱۳۸۹ ق: ۱/۱۳۳). نظر ابن‌فارس در مورد نزدیک‌بودن دو ریشه این ماده، درست است و توضیح آن خواهد آمد. اما در مورد اینکه ریشه اصلی کدام است، بهتر بود به جای امانت، ضد خیانت، از «امن» و «امان»، ضد ترس استفاده می‌کرد. به نظر می‌رسد ریشه همه این استعمالات یکی است و آن «امن» و «امان»، است؛ زیرا در همه استعمالات این ماده، نوعی ترس‌زدایی وجود دارد، گویا در جایی که یکی از مشتقات این ماده به کار می‌رود، نوعی امنیت و آرامش و زدودن ترس وجود دارد. هنگامی که در عربی گفته می‌شود «بیتُ امنٌ» به معنای آن است که امنیت دارد و در آن نباید از چیزی ترسید. هنگامی که در قرآن این دعا از قول حضرت ابراهیم نقل می‌شود که «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا» (بقره، ۱۲۶) یا اینکه گفته می‌شود که «فِيهِ ءَايَاتٌ وَ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرَاهِيمَ وَ مِنْ دَخَلِهِ وَ كَانَ ءَامِنًا» (آل‌عمران، ۹۷)، همین معنا مورد نظر است. همچنین است استعمال «وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمِيذٍ ءَامِنُونَ» (نمل، ۸۹) و «وَ هُمْ فِي الْعُرْفِ ءَامِنُونَ» (سبأ، ۳۷) و «كَانُوا يَنْجَتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بَيْوتًا ءَامِنِينَ» (حجر، ۸۲) و «ادْخُلُوهَا بِسَلْمٍ ءَامِنِينَ» (حجر، ۴۶) و «يَمُوسَىٰ اَقْبَلْ وَ لَا تَخَفْ»

اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ» (قصص، ۳۱). در تمام اين موارد ترسزدايي ميشود و از سکون و امنيت سخن گفته ميشود. در آيه آخر تصريح ميشود که «نترس تو از آامين هستي» و ميان ترس و امن تقابل افکنده ميشود. اين تقابل در آيات «وَ اِذَا جَاءَهُمْ اَمْرٌ اَلْاٰمِنُ اَوْ اَلْخَوْفِ اُذَاعُوْبَهُ» (نساء، ۸۳) و «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمِنًا» (نور، ۵۵) نيز به خوبي مشاهده ميشود.

در مورد امانت نيز همين مطلب صادق است. هنگامي که کسي را بر چيزي «امين» ميکنيم، گويا از خيانت او در امانيم و خيالمان راحت است و نيتريسيما که به حقوق ما تجاوز کند. قرآن نيز همين استعمال را دارد: «فَاِنْ اٰمِنٌ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اٰوْتِيَ اٰمِنَتَهُ» (بقره، ۲۸۳) و در وصف مؤمنان ميفرمايد: «وَ الَّذِيْنَ هُمْ لِاٰمِنَتِهِمْ رِعْوَانٌ»

(مؤمنون، ۸)

بنابراين دو معنای اول و دوم نيز يك ريشه بيشتر ندارند و هر دو به رفع ترس و آرامش قلب بازميگردند. ابنفارس هم که يکي از معاني را امانت در برابر خيانت گرفت، آن را به سکون و آرامش قلب معنا کرد (ابن فارس، ۱۳۸۹ ق: ۱/۱۳۳) و اين همان معنای امن در برابر خوف است.

اگر بخواهيم در ارجاع «ايمان» به معنای تصديق، به معنای «امن» در برابر ترس، يا دستکم، نزديکبودن معنای آن دو، از ابنفارس تبعيت کنيم، ميتوانيم بگوييم که تصديق نيز در واقع ايماني بخشيدن به کسي است که به او ايمان ميآوريم از اينکه مخالفتش کنيم. گويا چنين ميگوييم: «اي کسي که به تو ايمان آورده ام، مطمئن باش که با تو مخالفت نخواهيم کرد. هر امري که ميخواهي بکن.» بر اين اساس، ايمان به شخص معنا پيدا ميکند و ايمان به گزاره يا بي معنا ميشود يا معنایي مجازي يا تبعي ميبابد؛ زيرا ايمان به گزاره، ايماني بخشيدن به کسي نيتواند باشد، مگر آنکه بگوييم ايماني بخشيدن به کسي است که اين گزاره درباره اوست يا از او صادر شده است. مانند ايمان به گزاره هاي دين اسلام، که ايماني بخشيدن به منشأ صدور اين گزاره ها، يعني خدا و پيامبر است از اينکه با آنها مخالفت کنيم.

در هر حال، چه معنای تصديق را به ايماني و امنيت بازگردانيم، چه اين کار را نکنيم، در تصديق نيز سکون و آرامش نفس لازم است، هرچند منحصر در آن نيست. يعني تصديق ميتواند با همه وجود صورت گيرد، اما اگر بدون آرامش قلبي باشد و در قلب انسان نسبت به کسي اضطراب يا ترسي وجود داشته باشد، تصديق صورت نيتگيرد، هرچند بر زبان چيزي جاري شود که ظاهرش حکايت از

تصدیق کند، اما در اینجا می‌گوییم واقعاً تصدیق نکرده است. (ر. ک: الازهری، ۱۴۲۲ ق: ۱/۲۱۰)

ایمان در قرآن

در قرآن حدود ۸۸۰ آیه به‌طور مستقیم از ماده «امن» استفاده کرده است. اگر متضادهای این ماده و نیز موارد دیگری که نزدیک به آن است در نظر بگیریم، هزاران آیه درباره موضوع ایمان است. این مسئله، نقش محوری ایمان را در آموزه‌های قرآنی نشان می‌دهد. هنگامی که اصول فضایل و اخلاقی دینی را برمی‌شمرند، با وجود اختلاف نظر در مورد این اصول، در این‌باره که ایمان یکی از این اصول، بلکه مهم‌ترین این اصول است اختلافی وجود ندارد. حال، چه این فضائل اصلی را ایمان، شکر و تقوا بدانیم، چه ایمان، امید و محبت، چه هر دسته‌بندی دیگر.^۱ این مسئله، اهمیت محوری مفهوم ایمان را می‌رساند.

با وجود این اهمیت محوری، نه قرآن کریم، و نه هیچ کتاب آسمانی دیگر، به تعریف صریح این مفهوم نپرداخته‌اند. روش کتاب‌های آسمانی این نیست که یک مفهوم را به صورت لفظی تعریف کنند. بلکه در عمل و با بیان ویژگی‌ها و آثار این حقیقت، در مواضع و حالات مختلف، مخاطب را به فهمی متکامل از ایمان سوق می‌دهند.

از سوی دیگر، مفهوم ایمان نیز از امور عینی مادی نیست که بتوان مصداقی از آن را پیش چشم مخاطب آورد. بلکه از مفاهیم انتزاعی و معنوی است که تعریف مصداقی آنها امکان‌پذیر نیست. بهترین راه برای تعریف این نوع مفاهیم، انگاره‌سازی است.^۲ بدین صورت که با بررسی استعمالات مختلف آن مفهوم، ویژگی‌های اساسی آن را استخراج کنیم، میان آنها پیوند ایجاد نماییم. سپس به فهمی نسبتاً جامع از آن دست یابیم. البته این کار دشواری‌های خود را دارد، اما بهترین راهی است که برای رسیدن به حقیقت آن مفهوم پیش‌رویی ما گشوده است. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۵۸ - ۱۵۹)

با مراجعه به آیات فراوان قرآن کریم در موضوع ایمان ویژگی‌های فراوانی از آن به دست می‌آید که اساسی‌ترین آنها را می‌توان در چهل مورد خلاصه کرد. برخی از این ویژگی‌ها به حقیقت ایمان مربوط است (۸ مورد)، تعدادی

^۱ مسیحیان به تبعیت از پولس ایمان، امید و محبت را شالوده‌های حیات مسیحی می‌دانند، رساله اول پولس به قرنتیان، ۱۳:۱۳ و مسلمانان بر ایمان و شکر و تقوا تأکید دارند. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۵۷).
^۲ این روش در دوران معاصر به دست ایزوتسو (Toshihiko Izutso، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۳، اسلام‌شناس ژاپنی) توسعه یافت. وی در کتاب‌های خود، مانند ایزوتسو، ۱۳۷۳ و ایزوتسو، ۱۳۷۸ و ایزوتسو، ۱۳۶۰ این روش را در باب مفاهیم قرآنی پیاده کرد. آقای شیبستری نیز در مقاله «ایمان» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از این روش استفاده کرده است (شیبستری، ۱۳۸۰، ۷۱۲/۱۰ - ۷۱۵).

به اموري که با ايمان ارتباطي خاص دارند (۱۰ مورد)،
برخي به متعلقات ايمان (۱۱ مورد) و پاره‌اي به آثار
ايمان (۱۱ مورد). نگاهی به اين ويژگي‌ها ما را در فهم
بهرتر حقيقت مفهوم ايمان ياري مي‌رساند.

۱. ايمان چيست؟

۱ و ۲. دو ويژگي اول ايمان، اين است که فعلي اختياري
است. يعني هم کار است، نه يك شي، و هم اختياري است؛
زيرا در آيات متعددي از قرآن، مانند «**ءَامِنُوا كَمَا
ءَامَنَ النَّاسُ**» (بقره: ۱۳)، متعلق امر قرار گرفته است و
پيش‌فرض هر امري، امکان انجام آن از سر اراده و
اختيار است. در برخي آيات نيز به نحوي صريح‌تر به
اختياري بودن آن اشاره شده، آنجا که مي‌فرمايد:
«**لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْتَبَيِّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ
بِالطَّاعُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ**» (بقره، ۲۵۶). پس از نفي اكراه
و اجبار و روشن بودن راه راست از راه كج، حال نوبت
ايمان و كفر است که به انتخاب خود افراد حاصل مي‌آيد.
۳. ايمان کار قلب است: «**قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامِنَّا قُلْ لِمَ
تُؤْمِنُونَ وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ**»
(حجرات، ۱۴) و «**الَّذِينَ قَالُوا ءَامِنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُ
قُلُوبُهُمْ**» (مائده، ۴۱) اين آيات نشان مي‌دهند که تا
زمانی که ايمان به قلب رسوخ نکند، در واقع تحقق نيافته
است. يعني ورود به قلب شرط لازم براي ايمان است، اما
آيا شرط کافي هم هست؟

۴. اطمینان قلبي براي قبولي ايمان کافي است و نيازي
به گفتار يا حتي عمل نيست، هرچند که بعداً خواهد آمد
که ايمان و عمل قرين و شريك يکديگرند: «**الْأَمِّنُ مِنْ أُكْرَةٍ وَ
قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَنِ**» (نحل، ۱۰۶). در اين آيه کافي بودن
ايمان در قلب، مشروط به رسيدن به حد اطمینان، بيان
شده است. اما اين سخن ابراهيم که در پاسخ «**أَوَلَمْ
تُؤْمِنُ**» گفت: «**بَلَىٰ وَ لَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**» (بقره، ۲۶۰)، بر
مراتب بالاتر ايمان حمل مي‌شود، نه بر اصل ايمان. يعني
ابراهيم مي‌گويد من درجه‌اي از ايمان را دارم و
مي‌خواهم به درجه بالاتري دست پيدا کنم. اطمینان قلبي،
مثل خود ايمان، قابل افزايش و کاهش است.

۵. ايمان قابل پوشاندن و پنهان کردن است: «**وَ قَالَ
رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَنَهُ...**» (غافر، ۲۸).
قابليت پنهان کردن براي ايمان از قلبي بودن آن ناشي
مي‌شود و معلوم مي‌شود که مسائل ظاهري، از جمله عمل
شرط لازم ايمان نيستند.

۶. لازمه ايمان، تسليم محض است. در صورت خوب بودن
متعلق ايمان، لازمه اش حاکم گرداندن خدا و پيامبر و
تسليم محض به دستورات آنها همراه رضائيت است. «**وَ مَا كَانَ
لِمُؤْمِنٍ وَ لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ
الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ**» (احزاب، ۳۶). در اين آيه لزوم تسليم
به احکام الهي و دستورات خدا بيان شده است. در آيه

دیگر علاوه بر لزوم تسلیم، رضایت باطنی نیز شرط دانسته شده، به طوری که بدون این شرط، ایمان وجود نخواهد داشت: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵). از این آیه فهمیده می‌شود که اولاً، شرط لازم ایمان این است که حاکمیت در مسائل اختلافی را به خدا و پیامبر بسپاریم، ثانیاً، پس از حکم پیامبر، هیچ ناراحتی در درون نداشته باشیم و با رضایت خاطر آن حکم را بپذیریم و در نهایت تسلیمی مطلق داشته باشیم. در صورت بدبودن متعلق ایمان نیز همین وضعیت در نسبت با جبت و طاغوت وجود دارد.

۷. ایمان قابل افزایش و کاهش است: «فَزَادَهُمُ إِيمَانًا» (آل عمران، ۱۷۳) و «فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا» (توبه، ۱۲۴).

۸. ایمان از میان رفتی و قابل تبدیل به ضد خودش، کفر، است: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» (آل عمران، ۸۶) و «وَمَنْ يَتَّبِعْ الْكُفْرَ يَلَايْمَانَ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره، ۱۰۸). در این آیات کفر بعد از ایمان ممکن دانسته شده و مجازات‌هایی شدید برای آن در نظر گرفته شده است.

نمودار شماره ۱ نشان‌دهنده ویژگی‌های ایمان، که در قرآن کریم ذکر شده‌اند، است.



۲. ایمان در ارتباط با سایر امور

۱. ایمان غیر از علم است: «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ» (روم، ۵۶). در این آیه علم چیزی است که در کنار ایمان به عده‌ای عطا شده است، پس علم غیر از ایمان است. و نیز از آیات «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَيَّ أُدْبِرِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (محمد، ۲۵) و «وَ جَعَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْفَنَتَهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴) می‌توان فهمید که ایمان غیر از علم و آشنایی و دانایی است. آیا این بدان معناست که ایمان با شک قابل جمع است؟

۲. ایمان با شك قابل جمع نیست؛ زیرا شك صفت اهل کفر است: «... بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي» (ص، ۴ - ۸) و در آیه دیگر ایمان در برابر شك قرار داده شده است: «لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» (سبا، ۲۱).

۳. خدا از انسان برای ایمان به خودش میثاق گرفته است و پیامبران را میفرستد تا آن میثاق را یادآوری کنند: «وَمَا لَكُمْ لَاتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرُّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ» (حدید، ۸). این پیمان در روز آلتست، که در تعیین آن اختلاف نظر هست، گرفته شده و در آنجا آدمیان توانسته‌اند ربوبیت پروردگار را شهود کرده، و به آن اعتراف کنند. «وَاِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَي أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» (اعراف، ۱۷۲) و این شهود از طریق باطن خود انسان حاصل شده است؛ زیرا می‌فرماید: «وَأَشْهَدَهُمْ عَلَي أَنْفُسِهِمْ»، یعنی آنها را بر خود شاهد گردانید، سپس اعتراف گرفت که با شهود خودتان ربوبیت مرا دریافتید و آنها پاسخ دادند بله دیدیم. خداوند، معرفت خودش را در درون انسان نهاد تا امکان شناخت خدا و ایمان به او فراهم آید. به هر حال، ایمان می‌تواند بر پایه شهود چیزی در درون انسان که شاهد بر ربوبیت الاهی است، تحقق پذیرد.

۴. مؤمنان هم به پیمان خود، با خدا وفا می‌کنند: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْيَهُ وَ مِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب، ۲۳) برای وفای به پیمان هر شرایطی پیش آید، چه در جنگ شهید شوند، چه زنده بمانند، پایدار و استوارند و چیزی آنها را متزلزل نمی‌کند.

۵. ایمان مستلزم توکل بر خداست؛ زیرا هنگامی که ایمان وارد قلب شد و اطمینان آورد، به دنبال آن در مسائلی که پیشاوری مؤمن قرار می‌گیرد، به دلیل اطمینانش به خدا، ایمنی دارد و کار خود را به او می‌سپارد: «وَ عَلَي اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده، ۲۳) و حتی در حال جنگ و محاصره و پیش‌آمدن سختی‌ها، نه تنها متزلزل نمی‌شود، که بر ایمانش افزوده می‌گردد و بر خدا توکل می‌کند و می‌گوید: «وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران، ۱۷۳).

۶. ایمان ملازمت ذاتی با عمل و گفتار ندارد. همان‌طور که در بحث از حقیقت ایمان گذشت، اطمینان قلبی برای ایمان کافی است و ذاتاً ملازمتی با عمل و گفتار ندارد و عمل ظاهری خارج از حقیقت ایمان است. در آیات فراوانی در کنار ایمان، به عمل صالح نیز امر شده؛ زیرا ایمان و عمل صالح نتیجه بخش و

۱. همان‌طور که قبلاً گذشت، خود ایمان يك نوع عمل اختیاری است. مقصود از عمل در اینجا، اعمال ظاهری مانند نماز، روزه، حج، زکات، احسان و... است.

رستگاری آفرین‌اند: «مَنْ ءَامَنَ يَأْتِهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (بقره، ۶۲) و «وَ الْعَصْرُ* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ* إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (والعصر، ۱ - ۳) و این نشان از آن دارد که عمل، داخل در حقیقت ایمان نیست، وگرنه نیازی به ذکر جداگانه آن، با این حد از کثرت نبود.

۷. در عین حال، به دلیل قرین‌شدن عمل صالح با ایمان در بیش از ۹۰ آیه قرآن، ملازمه خارجی عمل صالح با ایمان فهمیده می‌شود. یعنی لازمه خارجی و ظهور و جلوه ایمان، عمل صالح است و یکی از اعمال صالح اقرار زبانی است. اگر عمل صالح نباشد، از نبود ایمان پرده برداری می‌شود. البته، این در صورتی است که مانعی بر سر راه عمل وجود نداشته باشد. اگر، چنانچه پیش‌تر گذشت، مانعی برای عمل، همچون اکراه و اجبار، در کار بیاید، ایمان بدون عمل نیز می‌تواند واقعیت و بقا داشته باشد و مؤثر افتد و رهایی‌آفرین باشد.

۸. ایمان بعد از توبه و قبل از عمل صالح است؛ یعنی ابتدا باید از بدی‌ها روگردان شد، سپس امکان تصدیق و ایمان فراهم می‌شود، بعد از آن با داشتن ایمان می‌توان به عمل صالح روی آورد که در این حال مفید است و می‌تواند بر هدایت انسان نیز بیفزاید: «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» (قصص، ۶۷). البته مقصود از روی‌گردانی از بدی‌ها که در توبه لازم است، این نیست که شخص ابتدا در بدی باشد، سپس از آن جدا شود. بلکه می‌تواند از همان ابتدا از بدی‌ها روی تافته باشد. این هم خود مرتبه‌ای از توبه است. و شاید توبه معصومان، علیهم‌السلام، نیز از این‌سنگ باشد. در این آیه ضمن رعایت ترتیب میان سه چیز، احتمال رستگاری به دنبال این سه چیز بیان شده است: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (فرقان، ۷۰). در این آیه، ضمن رعایت همان ترتیب، تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها و چشم‌پوشی الهی و رحمت او گوشزد شده است: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» (طه، ۸۲). در این آیه باز ضمن رعایت همان ترتیب، به مسئله اهتدا اشاره شده است که پس از عمل صالح ایجاد می‌شود. اما آیا راه یافتگی، تنها پس از ایمان و عمل صالح است؟

۹. ایمان، خود راه‌یافتگی است: «فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» (بقره، ۱۳۷). استفاده از کلمه «قد» که به معنای تحقق قطعی است، نشان می‌دهد که خود ایمان نوعی راه‌یافتگی است. بنابراین، اگر در بند قبل نوعی راه‌یافتگی پس از ایمان و عمل صالح بیان شده است، درواقع به ازدیاد ایمان و ازدیاد راه‌یافتگی مربوط می‌شود.

۱۰. ایمان مرتبه‌ای برتر از اسلام است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَإِمْنَا قُلْ لَمْ تُمْئِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ يَدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٌ عَلِيمٌ * يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (حجرات، ۱۴ - ۱۷). در این آیات، اسلام آوردن عرب‌های بادیه‌نشین موضوع بحث است. آنها اسلام آوردن خود را امری بسیار مهم تلقی می‌کردند و از این طریق، هم منت می‌گذاشتند و هم طالب پاداش بودند. خداوند می‌فرماید که کار شما ایمان نبوده است، بلکه صرفاً اسلام آورده‌اید و تا ایمان در دل‌های شما نفوذ نکند، و شک و تردیدها را از دل بیرون نکنید و با صداقت و اخلاص در راه خدا جهاد نکنید، نمی‌توان شما را مؤمن به حساب آورد. خداوند شما را به سوی ایمان دعوت کرده است، نه اینکه صرفاً اسلام بیاورید و به همین جهت خدا بر شما منت دارد. بله، به خاطر تسلیم شدن‌تان، اگر مطیع دستورات پیامبر باشید، خداوند، از سر رحمت، پاداش شما را ضایع نمی‌کند. برتری ایمان از اسلام، از این آیات، به خوبی فهمیده می‌شود.

البته «اسلام» استعمال‌های دیگری نیز دارد که در پاره‌ای موارد به معنایی به کار می‌رود که با ایمان تفاوتی ندارد. در این زمینه در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳. متعلق ایمان

۱. خدا برترین و اصلی‌ترین متعلق ایمان است: «مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (بقره، ۶۲)

۲. پیامبر دومین موضوعی است که در آیات فراوانی به عنوان متعلق ایمان معرفی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» (نساء، ۱۳۶). سایر پیامبران نیز متعلق ایمان شمرده شده‌اند: «لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ» (بقره، ۲۸۵).

۳. روز واپسین، سومین متعلق ایمان در آیات قرآن است: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ» (مؤمنین، ۷۴).

۴. کتاب‌های آسمانی، به ویژه قرآن، متعلق بعدی ایمان است: «ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلُ» (نساء، ۱۳۶).

۵. فرشتگان نیز متعلق ایمان قرار می‌گیرند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلٰئِكَتِهٖ وَ كُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ» (بقره، ۲۸۵).

۶. آیات خداوند نیز از متعلقات ایمان است: «وَالَّذِينَ هُمْ يَأْتِي رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ» (مؤمنون، ۵۸).

۷. امور ناپیدا نیز متعلق ایمان است. برخی چیزها بر انسان آشکار نمی‌شود و نمی‌تواند با قوای خود به آنها دست یابد. در اینجا ایمان اقتضا می‌کند به اعتماد خدا و پیامبرش، آن امور ناپیدا را تصدیق کند و به آنها نیز ایمان داشته باشد: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره، ۳).

۸. دیدار خداوند نیز متعلق ایمان است: «لَعَلَّهُمْ يَلْقَآءَ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ» (انعام، ۱۵۴).

۹. از جمله متعلقات ایمان، در سوی منفی مسئله، ایمان به باطل است. یعنی کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان ندارند، به باطل ایمان می‌آورند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ» (عنکبوت، ۵۲).

۱۰. ایمان به جن هم ممکن است و البته کاری نارواست: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سباء، ۴۱).

۱۱. ایمان به «جبت» و «طاغوت» و طرفداری از کافران و راه یافته دانستن آنان نیز ممکن است: «يُؤْمِنُونَ بِالْجَبْتِ وَ الطَّغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ اٰهُدٰى مِنْ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا سَبِيْلًا» (نساء، ۵۱).

البته متعلقات ایمان منحصر در این امور نیست و بسیاری چیزهای دیگر می‌تواند متعلق ایمان باشد. آنچه در قرآن کریم ذکر شده، مصداق‌های مهم و مورد توجه ایمان است.

نمودارهای ۲ و ۳، متعلق‌های ذکر شده ایمان در قرآن را تشکیل می‌دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی



۴. متعلق

۳. متعلق ایمان بد

ایمان خوب

۳. آثار و لوازم ایمان

۱. رستگاری و نجات مؤمن حقی بر خداست: «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا كَذٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِيْنَ» (یونس،

۱۰۳) و «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (مؤمنون، ۱). اما آیا ایمان شرط کافی فلاح است و نیاز به چیزی دیگری نیست؟
۲. ایمان لزوماً به رستگاری نمی‌انجامد؛ یعنی شرط کافی برای رستگاری به حساب نیامده است: «مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» (قصص، ۶۷). مؤمن به رستگاری امیدوار است، اما تضمین وجود ندارد، بستگی دارد که انسان در چه شرایطی قرار گیرد و در نهایت چگونه باشد، ولی در شرایطی مؤمنان وارثان بهشت‌اند: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (مؤمنون، ۱۰ - ۱۱).

۳. عمل از آثار خارجی ایمان است؛ یعنی اگر کسی مؤمن باشد، عمل صالح از او سر می‌زند. سوره مؤمنون پاره‌ای از اوصاف مهم مؤمنان را برمی‌شمرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (مؤمنون، ۱ - ۸). اگر کسی ادعای ایمان کرد و مانعی هم برای عمل نداشت، در عین حال عمل صالح از او سر نزد، در واقع ایمان ندارد؛ زیرا لازمه وجود ایمان در قلب انسان، بروز آن در رفتار و گفتار اوست.

۴. ایمان در برخی شرایط بی‌فایده است و اثری ندارد. سنت الهی بر این است که ایمان در هنگام مواجه شدن با لحظه مرگ و دیدن عذاب خداوند بی‌ثمر است: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَأَمِنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةً وَكُفَّرْنَا بِمَا كُنَّا فِيهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» (غافر، ۸۴ - ۸۵) و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَأَمِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» (انعام، ۱۵۸).

۵. ایمان با محبت، ملازمت دارد. لازمه تصدیق قلبی یا عقدالقلب، دوستی است. دوستی با خدا و دوستان او و دشمنی با دشمنان خدا از لوازم جدایی‌ناپذیر ایمان است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ ءَأَمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره، ۱۶۵). اگر کسی برای خدا شریک بگیرد و او را دوست بدارد، از دایره ایمان خارج است. شدیدترین دوستی مؤمن از آن خداست: «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَأَمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده، ۵۴).

مؤمنان نباید با کفار، حتی اگر پدران و برادران آنها باشند و دوستی زیادی داشته باشند به طوری که آن دوستی موجب یازماندن از راه درست شود: «بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَتَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه، ۲۳ - ۲۴) و «لَاتَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (المجادله، ۲۲). دوستی مؤمنان باید میان خودشان باشد: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»

۶. نزول آرامش بر قلب مؤمن از آثار ایمان است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ» (فتح، ۴)، نزول آرامش به طور ویژه در سختی‌ها و میدان‌های جنگ: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (توبه، ۲۶). این ترس، که ترسی مقدس و مبارک است، به هنگام یاد خدا بر دل مؤمن می‌افتد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال، ۲).

۷. ترس از خدا و نترسیدن از غیر خدا از دیگر آثار ایمان است: «إِنَّمَا ذَلِكَمُ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ وَفَلَاتَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۱۷۵)

۸. در عین حال، عمل به مقتضای ایمان موجب برداشته شدن ترس‌ها و غم‌ها می‌شود: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده، ۶۹) و «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (انعام، ۴۸).

۹ و ۱۰. خداوند سرپرستی مؤمن را برعهده می‌گیرد و آنها را از تاریکی به نور می‌برد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، ۲۵۷).

۱۱. یکی از لوازم ایمان، سربلند بیرون آمدن از آزمون‌هایی سخت است: «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامِنًا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت، ۲ - ۳). صدق ایمان باید آشکار شود. به همین دلیل آزمون‌های سخت و تکان‌های شدید در پیش‌روی مؤمنان قرار

دارد: «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب، ۱۱).

ایمان در روایات

در روایات اسلامی ایمان در معنای لغوی اش استعمال شده و به معنای امانت و نیز امنیت و در امان بودن آمده است: علی^۱ می‌فرمایند: «مؤمن، امین بر خودش است و با هوای نفس و حس خودش مبارزه می‌کند.» (آمدی، ۱۳۶۰: ۲۲۰۴).^۱ پیامبر خدا^۲ می‌فرمایند: «مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین گردانند.» (المتقی الهندی، ۱۳۷۹ ق: ۷۳۹).

در احادیث فراوانی ایمان به سه جزء تقسیم شده است: جزء قلبی، جزء زبانی و جزء عملی. امام رضا^۳ می‌فرمایند: «ایمان عقد قلبی، لفظی بر زبان و عمل جوارح است.» (الصدوق، بی‌تا الف: ۲/۱۸۰). اما از مراجعه به آیات ذکر شده از قرآن و احادیث دیگر فهمیده می‌شود که جزء زبانی و عمل ظاهری، خارج از حقیقت ایمان‌اند و جزء قلبی حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد. پیامبر اسلام^۴ می‌فرمایند: «ایمان، به آراستن (ظاهر) و آرزواندیشی نیست، بلکه ایمان، آن است که خالصانه در قلب باشد و اعمال نیز آن را تصدیق کنند.» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۶/۷۲/۶۹). در این روایت، پیامبر ابتدا ظاهرگرایی را نفی می‌کنند و می‌فرمایند که ایمان صرفاً آراستن ظاهر یا امری زینتی نیست که قابل انفکاک از انسان باشد. از سوی دیگر در قلب انسان نیز امور مختلفی جریان دارد و ایمان صرفاً آرزوها و آمال انسان نمی‌باشد. بلکه ایمان امری واقعی (در برابر آرزواندیشی) و قلبی (در برابر ظاهرگرایی) است که به دلیل حقیقی بودن، و نه خیال‌اندیشی، ملازم با عمل است. ایمان بی‌عمل، چونان سرابی است که بهره‌ای از حقیقت ندارد. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده: «ایمان و عمل برادر و شریک نزدیک‌اند که خداوند هیچ‌یک را بدون دیگری نمی‌پذیرد.» (المتقی الهندی، ۱۳۹۷ ق: ۵۹).

چنان‌که در بحث از آیات قرآن گذشت، ایمان، نوعی اطمینان قلبی است که سکون و آرامش می‌آورد. این آرامش از آن روست که انسان مؤمن آنچه را نزد خداست کافی و کارآمد می‌داند. به همین دلیل است که در روایات از امیرالمؤمنین^۵ می‌خوانیم: «ایمان بنده خدا صادقانه نیست، مگر آنکه نسبت به آنچه در دست خداست اطمینان بیشتری داشته باشد تا آنچه در دست خودش است.» (مجلسی، ۱۴۰۳

^۱ . روایات این قسمت به نقل از ری‌شهری، ۱۴۱۶ ق: ۱۹۰/۱ - ۲۱۲ است.

ق: ۱۰۳/۷۳/۷۹). همچنین فرد مؤمن غیر از آنکه به خدا اعتماد دارد، از او و تقدیرش نیز رضایت دارد. امام جعفر صادق^۱ می‌فرمایند: «بدانید که هیچ بنده‌ای ایمان ندارد، مگر آنکه در آنچه خدا برایش کرده است رضایت داشته باشد، چه برایش مطلوب باشد، چه نباشد.» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۸/۲۱۷/۹۳) و این اصل ایمان است؛ یعنی تسلیم خدا بودن با رضایت و رغبت، نه از سر اکراه و ترس. علی^۲: در حدیثی می‌فرماید: «اصل ایمان، تسلیم نیک به امر خداست.» (آمدی، ۱۳۶۰: ۳۰۸۷). این تسلیم از سر اکراه و اجبار یا برای منافع دنیوی نیست، بلکه تسلیم نیک است که چیزی برتر از اصل اسلام آوردن و تسلیم شدن است. امام باقر^۳ در مورد ایمان می‌فرماید: «ایمان آن چیزی (تسلیمی نیک) است که در قلب باشد، و بی اسلام چیزی (تسلیم ظاهری) است که براساس آن ازدواج و ارث و امنیت سامان می‌یابد. ایمان با اسلام شریک است، و بی اسلام با ایمان شریک نیست. (یعنی هر اسلامی ایمان نیست)» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۸/۱۱۷/۴۸).

اسلام دو حیثیت اساسی دارد: یکی اینکه نام دین خداست. چه باشیم، چه نباشیم، چه دین خدا را بپذیریم، چه نپذیریم، در هر حال دین خدا چیزی است که وجود دارد و دارای عینیت و هویتی مستقل برای خود است. دین اسلام وابسته به اشخاص نیست؛ یعنی امری انفسی (subjective) نیست، بلکه امری عینی (objective) است. حیثیت دوم، جنبه شخصی آن است و آن هنگامی پدید می‌آید که کسی به قوانین اسلام تن در دهد و آن را بپذیرد و به حقانیت آن اعتراف کند. حال، اگر علاوه بر این اعتراف، در قلبش نیز آن را بپذیرد و به آن اعتقاد قلبی داشته باشد و با عملش نیز آن را تصدیق کند، مؤمن شده است. امام صادق^۴ می‌فرماید: «نام دین خدا اسلام است و آن، دین خداست، قبل از شما، با شما و بعد از شما. پس اگر کسی به دین خدا اعتراف کرد، مسلمان است و اگر کسی به دستورات الهی گردن نهاد و عمل کرد، مؤمن است.» (کلینی، ۱۳۸۱ ق: ۲/۳۸/۴).

ایمان در اصطلاح فیلسوفان و متکلمان

ایمان یکی از اولین مفاهیمی است که در جهان اسلام بر سر آن نزاع‌ها درگرفت. یکی از اولین گروه‌هایی که به موضوع ایمان توجه نشان داد و تلاش کرد تا برای پیشبرد مقاصد سیاسی و فرهنگی خود تعریفی از ایمان ارائه دهد، فرقه خوارج بود. ابن تیمیه^۱ بر مسئله ایمان و

^۱. ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم تقی‌الدین ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ ق) متکلم ظاهری مسلک حنبلی.

اسلام تأکید می‌کند و می‌گوید: «بحث بر سر معنای این دو کلمه نخستین اختلاف داخلی‌ای بود که میان مسلمانان پدید آمد.» (ابن تیمیه، ۱۳۹۲ ق: ۱۴۲).^۱ نخستین فرقه‌ای که به این صحنه درآمد، خوارج بود. البته، خوارج اولیه نظریه‌پرداز نبودند، بلکه از موضعی عملی و سیاسی به مسئله روی آوردند. «از دیدگاه امروزی ما به سادگی می‌توان گفت که این مسائل بیشتر به صورت مسائل سیاسی طرح می‌شد تا مسائل کلامی» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۴). صورت مسئله نزد آنان این بود که آیا علی^۵ و پیروان او و نیز معاویه و پیروانش، کافرند یا مؤمن. به نظر خوارج، آنان کافرند؛ زیرا مرتکب کبیره شده‌اند. سپس همین موضوع به صورت نظریه مطرح شد که: «آیا کسی که مرتکب کبیره شده است، هنوز باید مؤمن انگاشته شود، یا به سبب همین امر، کافری تمام عیار است؟» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۶). این بحث‌ها بعدها کمی عام‌تر مطرح شد و «عمل» به عنوان جزء ایمان یا خارج آن موضوع بحث قرار گرفت و در بحث از حقیقت ایمان چند دیدگاه مطرح شد. برخی آن را امری صرفاً مربوط به دل و قلب می‌دانند، برخی آن را کار دل و زبان. برخی کار دل، زبان و عمل و برخی صرفاً عمل و برخی معرفت، و برخی عمل و معرفت می‌دانند، بدین ترتیب هفت گروه عمده پدید آمدند که در درون خود تقسیماتی فرعی دارند. آقای دادبه در مقاله «ایمان» دائرة المعارف تشیع، پنج دسته را برمی‌شمرد و دو دسته دیگر را از قلم می‌اندازد.

۱. **معرفت:** به نظر فیلسوفان، حقیقت ایمان همان معرفت فلسفی به حقایق هستی است. ایمان در لغت تصدیق است و تصدیق یکی از اقسام علم و معرفت می‌باشد.

ایمان عبارت است از سیر نفس انسان در مراحل کمال نظری. عمل به واجبات و ترک محرمات، گرچه سیر نفس در مراحل کمال عملی است، ولی این سیر اثر خارجی همان کمال نظری است. مؤمن کسی است که عقاید او با واقعیات هستی تطابق دارد (شبستری، ۱۳۸۰: ۷۱۴/۱۰).

البته برخی ایمان را تصدیقی می‌دانند که به آنچه پیامبر آورده، از آن جهت که پیامبر آورده، تعلق گیرد و یکی از تفاوت‌های تصدیق ایمانی را با تصدیق منطقی همین می‌دانند. در تصدیق منطقی مطلق است و تصدیق ایمانی خاص و مقید به آن چیزی است که پیامبر^۶ آورده است (احمد نگری، ۱۹۹۷: ۱۹۴). شیخ طبرسی^۲ نیز در **جمع البیان**، ایمان را به معرفت تفسیر کرده و می‌گوید: «اصل ایمان معرفت به خدا و پیامبر او و همه آنچه پیامبران آورده‌اند، و هر آگاه به چیزی، تصدیق‌کننده آن است»

^۱ این نظر ابن تیمیه درست نیست؛ زیرا اولین اختلاف داخلی، بحث بر سر امامت و جانشینی پیامبر خدا^۷ بود، که بلافاصله پس از رحلت پیامبر^۸ رخ داد، در حالی که بحث ایمان و اصل پیدایش گروه خوارج مربوط به سال‌های خلافت علی بن ابی طالب^۹ یعنی، دست کم، بیست و پنج سال بعد بود. در هر حال، می‌توان موضوع ایمان را در ردیف سه موضوع مورد اختلاف اولیه قرار داد.

^۲ امین الاسلام فضل‌بن حسن طبرسی (م. ۵۴۷ ق) مفسر و عالم بزرگ شیعه.

(طبرسي، **مجمع البيان**: ۱ / ۸۹ به نقل از سبحاني، ۱۴۱۶ ق: ۱۱).

۲. **عمل**: معتزله، حقيقت ايمان را عمل مي‌دانند و كسي كه اعمال اصلي را ترك كند، خارج از حد ايمان است (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۵). البته آنها اطلاق كلمه كفر را بر اين عده جايز نمي‌دانند و جايجاهي ميانه كفر و ايمان براي اين دسته قائلانند (المنزله بين المنزلتين). خوارج نيز چيزي شبيه معتزله و تندتر از آنان مي‌گويند. به نظر خوارج مرتكب كبيره، كافر است و برخي او را مشرك مي‌دانند. دسته‌اي از خوارج كه «فضيليه» نام دارند، هر گناهي را - هر چند صغيره باشد - موجب خروج از ايمان و كفرشدن مي‌دانند. (شيخ طوسي، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۱).

۳. **زبان**: به‌گمان اكثر مرجئه، ايمان تصديق زباني است و كفر انكار زباني (شيخ طوسي، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۰ - ۱۴۱). از آنجا كه كار زبان اقرار به حقانيت اصول اسلامي است، پس ايمان همان اقرار است. محمدبن كرام السجستاني و به تبع او كراميه معتقدند كه چون پيامبر و اصحاب آن حضرت، ايمان كسي كه شهادت زباني بدهد پذيرفته‌اند، پس ايمان چيزي جز اقرار زباني نيست (سبحاني، ۱۴۱۶ ق: ۱۳ - ۱۴؛ دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴). اشتباه اين گروه در اين است كه نتوانسته‌اند ميان ايمان و اسلام و نيز مراتب اسلام تمايز بگذارند.

۴. **دل**: شيخ طوسي^۱ به دليل معناي لغوي و اينكه اصل در اصطلاحات عدم انتقال معناي اصطلاحي از معناي لغوي است، مگر اينكه دليلي بر نقل اقامه شود، ايمان را صرفاً كار دل مي‌داند و مي‌گويد:

ايمان تصديق قلبي است و آنچه بر زبان جاري مي‌شود شرط نيست و هر كس كه خدا و پيامبر و همه آنچه خدا معرفتش را واجب گردانده، بشناسد و به آن اعتراف داشته باشد و آن را تصديق كند، مؤمن است. كفر نقيض آن است، و آن عبارت است از انكار قلبي، نه زباني. نسبت به آنچه خداوند معرفتش را بر او واجب کرده است (شيخ طوسي، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۰).

در اين دیدگاه، اقرار زباني نه جزء حقيقت ايمان است، نه شرط آن. حتي برخي معتقدند كه انكار زباني هم ضرر ندارد، مشروط بر آنكه آن اصول ياد شده را در قلب پذيرفته باشد. جهم بن صفوان، و به تبع او جهيمه، اين نظر را دارند. اما اكثر طرفداران اين دیدگاه، در مورد تصريح به خلافت ساكتانند. بسياري از اشاعره، برخي از مرجئه، نجاربه و گروهی از متكلمان اماميه، مانند سيدمرتضي^۲، مولي عبدالرزاق لاهيجي^۳ و شيخ طوسي (كه گذشت)، از اين دیدگاه طرفداري مي‌كنند (دادبه،

۱. ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) ملقب به شيخ الطائفه، محدث، متكلم و فقيه بزرگ شيعه و نويسنده دو كتاب از چهار كتاب معتبر روايي شيعه به نام هاي **تهذيب** و **استبصار**.
۲. ابوالقاسم علي بن احمد حسين بن طاهر ملقب به علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶ ق) فقيه و متكلم بزرگ شيعه و قاضي القضاة و امير حاج و حرمين شريفين.
۳. ملا (مولي) عبدالرزاق لاهيجي گيلاني (م ۱۰۵۱ ق) حكيم و متكلم بزرگ شيعه و از شاگردان مرجسته ملاصدراي شيرازي.

۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴). ابن میثم^۱ نیز همین را می‌گوید (ابن میثم، ۱۷۰). از اشعریان تفتازانی،^۲ قاضی عضدایی^۳ و سیدشریف جرجانی همین را می‌گویند (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق: ۵ / ۱۸۱ - ۲۰۰؛ جرجانی، ۱۳۷۰: ۸ / ۳۲۲ - ۳۲۳).

۵. معرفت و عمل: آقای شبستری معتزله را طرفدار این نظریه می‌داند، هر چند در دیدگاه شیخ طوسی، معتزله ایمان را عمل صرف می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۱)، در همین حال به نظر آیت‌الله سبحانی، معتزله ایمان را تصدیق و عمل و اقرار زبانی می‌دانند (السبحانی، ۱۴۱۶ ق: ۱۲). به هر حال آقای شبستری می‌گوید در نظر معتزله:

واجب گردانیدن نخستین، کار عقل است، نه شرع؛ ایمان در درجه اول تبعیت عملی از ایجاب‌های عقلی است و در درجه دوم تبعیت عملی از ایجاب‌های شرعی. در نظر معتزله مرتکب گناهان کبیره نمی‌تواند مؤمن باشد؛ چون ارتکاب این گناهان تخلف آشکار از عمل به وظیفه است (شبستری، ۱۳۸۰: ۱۰ / ۷۱۴).

اما به نظر می‌رسد این برداشت از نظر معتزله قرین به صواب نباشد؛ زیرا، چنان که خود مؤلف محترم آورده است: «در نظر معتزله تصدیق وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی الهی از اساسی‌ترین وظایف انسان است و وقتی این وظایف را به جا می‌آورد، مؤمن شناخته می‌شود» (شبستری، ۱۳۸۰: ۱۰ / ۷۱۴). بنابراین، اگر از نظر معتزله لازم است که وجود خدا و پیامبران را تصدیق کنیم، به دلیل این نیست که معرفت را جزء حقیقت ایمان می‌دانند، بلکه به دلیل آن است که آن را یکی از واجبات می‌دانند. یعنی آن چه داخل حقیقت ایمان است، عمل به واجبات و ترک محرمات است. بنابراین، تفسیر شیخ طوسی از دیدگاه معتزله درست‌تر می‌نماید.

۶. دل و زبان: براساس این دیدگاه ایمان عبارت است از تصدیق قلبی به اضافه اقرار زبانی و هیچ یک بدون دیگری کافی نیست. خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی در کتاب **کشف المراد** و **فی شرح تجرید الاعتقاد**، بر این قول‌اند. اکثر فقیهان، برخی از اشاعره و بیشتر امامیه از این قول طرفداری کرده‌اند. فتح الله کاشانی در کتاب **خلاصه المنهج** تصریح کرده که امامیه بر این قول اجماع دارند (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴). اما این ادعا درست نیست و در میان امامیه بسیاری قول اول را قبول دارند و بسیاری ایمان را فقط کار دل و قلب می‌دانند. خواجه نصیرالدین طوسی در استدلال بر گفته خودش می‌گوید

^۳ کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق) ادیب و متکلم متبحر شیعه. ^۲ سعود بن عمر بن عبدالله مشهور به سعدالدین تفتازانی (۷۱۲ - ۷۹۳ ق) ادیب، منطق‌دان و متکلم بزرگ اشعری. ^۵ القاضی عضدالدین عبدالرحمن الاچعی (م ۷۵۶ ق) فقیه و متکلم بزرگ اشعری. ^۱ محمد بن فخرالدین حسن ملقب به «استاد البشر» و «العقل الحادی عشر» و معروف به خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲) فیلسوف، متکلم، اخلاق‌دان و سیاستمدار بزرگ شیعی. ^۷ جمال‌الدین ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) متکلم و فقیه بزرگ شیعی.

که تصدیق تنها کافی نیست، زیرا در قرآن می‌فرماید: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴). علامه حلی نیز آیه دیگری اضافه می‌کند: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (بقره، ۸۹). در این آیات معرفت برای کسانی اثبات شده است، در حالی که کافرند. بنابراین، تصدیق تنها می‌تواند با کفر جمع شود و ایمان نیست. از طرف دیگر اقرار زبانی تنها نیز کافی نیست؛ زیرا در قرآن آمده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات، ۱۴). این آیه نشان می‌دهد که اقرار زبانی اعراب برای ایمان داشتن آنها کافی نیست (علامه حلی، ۱۳۵۳: ۲۷۰). قسمت دوم استدلال آن بزرگان درست است، اما قسمت اول آن نادرست است؛ زیرا آن آیات ناظر به تصدیق قلبی نیستند، بلکه معرفت را بیان می‌کند و میان معرفت و تصدیق قلبی تفاوت است. اشکال کار در اینجا است که آن دو بزرگوار تصدیق قلبی را همان معرفت گرفته‌اند، در حالی که تصدیق قلبی چیزی فراتر از معرفت است و عملی اختیاری است که با گره زدن دل به یک چیز تحقق پیدا می‌کند.

۷. **دل و زبان و عمل:** مطابق این دیدگاه ایمان آمیزه‌ای از تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل ظاهری است. مستند این دیدگاه روایاتی است که از پیامبر اسلام (p) در این زمینه وارد شده است که فرمودند: «ایمان عقد قلبی و گفتار به زبان و عمل جوارح است»^۱. قدمای اهل سنت، متکلمان خوارج، حشویان از اهل اخبار و برخی از امامیه از این دیدگاه حمایت کرده‌اند. برخی دیگر نیز کوشیده‌اند اثبات کنند که عمل به ارکان از جمله ایمان نیست، بلکه دلیل بر ایمان است؛ زیرا اگر عمل، جزء ایمان بود در آیات فراوانی از قرآن گفته نمی‌شد که «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، چون ذکر عمل صالح جدای از ایمان شده است، معلوم است که خارج از حقیقت ایمان است. (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۵).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از میان هفت نظریه‌ای که درباره ایمان داده شده، دیدگاه چهارم درست به نظر می‌رسد. تعریف شیخ طوسی از ایمان که آن را تصدیق قلبی می‌داند، هم با معنای لغوی آن سازگارتر است، هم با مجموعه آیات قرآن و روایات اهل بیت بیشتر تطبیق می‌کند. در عصر حاضر نیز بزرگانی چون علامه طباطبایی (ره)^۲ همین نظر را دارند. ایشان در تفسیر المیزان می‌گویند که ایمان به خدا، عقد قلبی بر توحید او و شریعتش است و ایمان به پیامبر، عقد قلبی بر این است که او پیامبر خداست و باید از امر و نهي او

^۱ مشابه این روایت از امام رضا (ع) گذشت و از سایر امامان نیز روایت شده است.
^۲ سید محمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱ - ۱۳۶۰) ملقب به علامه طباطبایی، مفسر، فیلسوف و عارف بزرگ معاصر و استاد بسیاری از فلسفه‌دان‌های امروز، اهل تبریز.

تبعیت کرد و حکم او حکم خداست (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۵ / ۱۴۵). ایشان ایمان را غیر از علم می‌دانند و صرف علم به حقانیت چیزی را در ایمان آوردن به آن کافی نمی‌دانند (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۸ / ۲۵۹). ایشان همچنین ایمان را قابل ازدیاد و کاهش می‌دانند و عمل را نیز خارج از ایمان می‌دانند. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۸ / ۲۵۹ - ۲۶۰)

شش نظریه دیگر نه با دیدگاه قرآنی مطابقت دارند، نه با استعمال لغوی کلمه «ایمان» و نه با تحلیل فلسفی و روان‌شناختی ایمان. چنانکه گذشت علم و عمل و گفتار چیزهایی غیر از ایمان‌اند. ریشه اصلی واژه «ایمان»، امن و امان است که امری نفسی و درونی است. امنیت در برابر ترس قرار دارد. هنگامی که به کسی ایمان می‌آوریم، به او ایمنی می‌بخشیم و می‌گوییم از مخالفت ما در امان هستی. این امنیت تا از عمق وجود مؤمن برخاسته باشد، به طرف مقابل سرایت نمی‌کند. در تحلیل فلسفی ایمان نیز همین مسئله وجود دارد. تصدیق لفظی (گفتار) و ذهنی (علم) تنها لایه‌های ظاهری ایمنی را دارند. عمق ایمنی هنگامی پدید می‌آید که تصدیق در قلب و با عمق وجود باشد. اینجاست که مرز میان ایمان، و علم و عمل آشکار می‌گردد. ایمنی حقیقی زمانی پدید می‌آید که بدانیم یک شخص با حقیقت وجودش، نه با زبان دوگانه و عمل ریاکارانه، ایمان آورده است. پس به طور قطع، باید تصدیق قلبی را جزء حقیقت ایمان بدانیم. این موضوع، نیز در آیات قرآن به روشنی مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، نمی‌توان گفتار یا علم یا عمل را جزء حقیقت ایمان دانست؛ زیرا می‌توان صورت‌هایی را فرض کرد که میان ایمان و تصدیق قلبی با علم و عمل و گفتار جدایی پدید آید. هنگامی که کسی در فشار قرار می‌گیرد و حقیقتاً ایمان دارد، اما مجبور می‌شود عمل یا گفتاری برخلاف مقتضای ایمانش انجام دهد، نمی‌توان گفت که او ایمان ندارد. هم استعمال لغت این موضوع را تأیید می‌کند و هم تحلیل فلسفی و روان‌شناختی. البته، آنچه بیش از همه در این بحث تعیین‌کننده است، استعمال این مفهوم در قرآن است. ایمان چیزی است که شرایط بود و نبود آن باید به تأیید شریعت برسد. با ملاحظه آیات قرآن و جمع‌بندی آنها به این نتیجه رسیدیم که علم و عمل و گفتار، خارج از حقیقت ایمان شناخته شده‌اند. بنابراین باید هر سه قول اول را مردود دانست.

از طرفی، ترکیبی از این سه چیز، همراه تصدیق قلبی یا بدون آن، نیز نمی‌تواند حقیقت ایمان را بسازد. زیرا وقتی این سه چیز نتوانستند جزء حقیقت ایمان باشند، تفاوتی نمی‌کند که همراه چیز دیگری، یا به تنهایی در

نظر گرفته شوند. براین اساس، قول‌های پنجم، ششم و هفتم نیز ناصواب‌اند.

بنابراین، می‌توان ویژگی‌های ایمان را به اختصار این‌چنین برشمرد: ایمان، عملی اختیاری، یعنی تصدیق قلبی یا عقدالقلب است که با تسلیم قلبی و رضایت باطنی همراه است و اطمینان‌آور است و قابل افزایش یا کاهش و نیز تبدیل یافتن به کفر و تکذیب است و به دلیل قلبی‌بودن، قابل پوشاندن است. ایمان غیر از علم و معرفت است، در عین حال با شك قابل جمع نیست. ایمان براساس معرفی خدا در درون انسان و میثاقی است که خداوند از آدمیان گرفته است و پیامبران یادآور آن پیمان‌اند و مؤمنان نیز به پیمان خود وفا می‌کنند. ایمان مستلزم توکل بر خداست و هر چند ملازمت ذاتی با گفتار یا عمل ندارد، در صورت نبودن مانع ملازمت خارجی با اقرار زبانی و عمل ظاهری دارد. اقرار زبانی نشانه رسمی و اجتماعی ایمان است و سایر اعمال ظاهری تجلیات ایمان و نیز تصدیق‌کننده ایمان‌اند.

درباره نسبت میان ایمان و اسلام، به اجمال می‌توان ایمان را رتبه‌ای برتر از اسلام دانست. براساس آنچه گذشت، اسلام علاوه بر آنکه نام دین خداست، نام مرحله تسلیم‌شدن ظاهری است که موجب تحقق آثار دنیوی می‌شود، آنچه آثار آخرتی را ایجاد می‌کند، ایمان است. اما اگر خواسته باشیم کمی بیشتر تفصیل دهیم، می‌توانیم مراتبی را که علامه طباطبایی (ره) برای اسلام و ایمان ذکر کرده‌اند به‌طور خلاصه بیان کنیم. ابتدا معنای اسلام:

«اسلام» و «تسلیم» و «استسلام» يك معنا دارند و همه از «سلم»‌اند. اگر از دو چیز، یکی نسبت به دیگری به‌گونه‌ای باشد که با آن مخالفت نکند و آن را دفع نکند، نسبت به آن چیز اسلام آورده یا تسلیم آن شده است. خدای متعال می‌فرماید: «بَلِي مِّنْ أَسْلَمٍ وَجْهَهُ لِلَّهِ؛ آری هر کس خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند.» (بقره، ۱۱۲) و نیز می‌فرماید: «وَجْهَتُ وَجْهِي لِبَلَدِي فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا؛ از روی اخلاص و تسلیم روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است.» (انعام: ۷۹). پس اسلام انسان نسبت به خدا ویژگی انقیاد و قبول از خدا نسبت به هر چیزی است که از سوی خدا به انسان برسد، چه امور تکوینی، از قضا و قدر باشد، چه امور تشریحی، از امر و نهي، باشد، چه هر چیز دیگر. از همین روست که اسلام دارای مراتبی است، بستگی دارد که مراتب چیزهایی که از سوی خدا می‌رسد چه باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱ / ۳۰۱)

ایشان همچنین اسلام را تسلیم عملی به دین از طریق عمل به همه تکالیف دانسته‌اند و ایمان را عقدالقلب

نسبت به دین می‌دانند، به‌گونه‌ای که عمل جوارح بر ایمان مترتب شود. به همین دلیل است که در آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (احزاب، ۳۵) مسلمان جدای از مؤمن ذکر شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۶ / ۳۱۴)

علامه طباطبایی(ره) برای اسلام و ایمان چهار رتبه ترسیم می‌کند. هر مرتبه‌ای از ایمان بالاتر از اسلام هم‌رتبه خودش است. یعنی در رتبه اول اسلام و ایمان، ایمان بالاتر است. همین‌طور در رتبه‌های بعدی. اینک آن چهار رتبه:

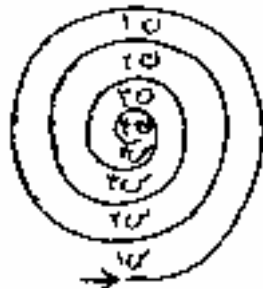
۱. اولین رتبه اسلام، قبول ظاهر امر و نهی‌های شرعی، با گفتن شهادتین بر زبان است، خواه قلباً هم آن را قبول کرده باشد، خواه قبول نکرده باشد. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات، ۱۴). به دنبال این مرتبه از اسلام، اولین مرتبه ایمان است که پذیرش قلبی همان شهادتین است و لازمه‌اش عمل به بیشتر مسائل فرعی است.

۲. دومین رتبه اسلام، پس از ایمان رتبه اول قرار می‌گیرد و آن تسلیم و انقیاد قلبی به اغلب اعتقادات حق به تفصیل و اعمالی که به تبع آن لازم می‌شود، هر چند ممکن است گاهی خلافی هم صورت بگیرد. این اسلام در متقیان پدید می‌آید و خداوند در وصف آنان می‌فرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.» (زخرف، ۶۹) و نیز فرمود: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَآفَّةً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت خدا درآیید.» (بقره، ۲۰۸). این اسلام، در رتبه پس از ایمان رتبه اول قرار دارد و پس از این اسلام ایمان رتبه دوم قرار می‌گیرد و آن اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ به راستی که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و شک نیاورده‌اند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینان‌اند که راست‌کردارند» (حجرات، ۱۵) و نیز فرمود: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدْلُكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَجْهَدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را بر تجارتی راه نجام که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید.» (صف، ۱۰ - ۱۱). در این آیه، خداوند مؤمنان را به ایمان راهنمایی کرده است. بنابراین ایمان دوم غیر از ایمان اول است.

۳. مرتبه سوم اسلام، پس از ایمان رتبه دوم به دست می‌آید. هنگامی که نفس انسان ایمان رتبه دوم و اخلاق آن رتبه را پیدا کرد، قوای مختلف او انقیاد پیدا می‌کنند و تسلیم خداوند می‌شوند و از زخارف دنیا دل می‌برند و به‌گونه‌ای خداوند را اطاعت می‌کنند که گویا او را می‌بینند و اگر به این حد هم نرسند، گویا خداوند آنها را می‌بیند و در باطن انسان در انقیاد به خداوند هیچ مشکلی وجود ندارد: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵). این تسلیم محض، مرتبه‌ای بالاتر از ایمان مرتبه دوم است. پس از این اسلام، ایمان رتبه سوم پدید می‌آید و همراه اخلاق فاضله‌ای مانند رضا، تسلیم، صبر، زهد، ورع و ... است. خداوند می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون: ۱ - ۳). شاید بتوان رتبه دو و سه را یک رتبه دانست.

۴. پس از اینکه ایمان رتبه سوم تحقق پیدا کرد و انسان به وظیفه عبودیت خود عمل کرد و در برابر خداوند مانند بنده مملوکی بود که هرچه مولایش بخواهد همان بشود، اسلام رتبه چهارم فرامی‌رسد و آن وقتی است که عنایتی ربانی او را در برگردد و شهود کند که همه ملك از آن خداست و هیچ چیز مالك چیزی نیست، مگر به خواست خدا و هیچ صاحب اختیاری جز خدا نیست. این افاضه الهی کسبی نیست، بلکه وهی است و اراده انسان تأثیری در آن ندارد و شاید آنجا که قرآن از قول ابراهیم می‌گوید: «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَكَ وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۲۸)، اشاره به این مرتبه از اسلام باشد. مرتبه چهارم ایمان، فراگیری همین حالت نسبت به همه وجود انسان است: «لَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ...» (یونس، ۶۲ - ۶۳). این مؤمنان وقتی هیچ استقلالی برای چیزی جز خدا قائل نیستند، از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند و نگرانی و ناراحتی ندارند. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱ / ۳۰۱ - ۳۰۳).

نمودار شماره ۴ می‌تواند نشان‌گر مراتب اسلام و ایمان



ن = ایمان
 س = اسلام
 ۱، ۲، ۳، ۴
 =
 مرتبه‌ها

ان

۴. رابطه و مراتب اسلام و ایمان

۴. رابطه و مراتب اسلام و ایمان

جدول شماره ۵، بیان‌گر ویژگی هر یک از مراتب اسلام و ایمان است.

مرتبۀ اسلام	ویژگی	مرتبۀ ایمان	ویژگی
س ۱	شهادتین	ن ۱	پذیرش قلبی اجمالی
س ۲	تسلیم قلبی تفصیلی	ن ۲	پذیرش قلبی تفصیلی
س ۳	تسلیم محض همه وجود	ن ۳	تخلق به اخلاق ایمانی
س ۴	شهود ربانیت و صاحب اختیاربودن خدا	ن ۴	فراگیری شهود به همه وجود انسان

۵. ویژگی‌ها و مراتب اسلام و ایمان

البته باید توجه داشت که این تفکیک میان مراتب اسلام و ایمان، تفکیکی قاطع و دقیق نیست. نه تعیین مرز دقیق میان مراتب ممکن است، نه تعریف ویژگی‌های هر مرتبه چندان دقیق است، نه ترتیب مراتب گریزناپذیر است. فایده این رتبه‌بندی این است که اجمالاً به وجود مراتب مختلف و پاره‌ای ویژگی‌ها که می‌تواند در پایین آمدن یا بالا آمدن رتبه اسلام یا ایمان مؤثر باشد، توجه پیدا شود. اگر بخواهیم در مورد این امور بحثی دقیق بکنیم، شاید نتوان هیچ یک از رتبه‌ها را به دقت تعریف کرد. به‌عنوان نمونه، آیه‌ای که درباره رتبه دوم ایمان آورده شد، آیه ۱۵ سوره حجرات است که بلافاصله پس از آیه ۱۴ همان سوره واقع شده و این آیه در وصف اسلام رتبه یک آورده شد. بنابراین، بهتر بود که آیه شماره ۱۵ برای ایمان رتبه یک بیاید، نه ایمان رتبه دو. سیاق آیه نیز نشان‌دهنده و بیان‌همه ایمانی است که در آیه شماره ۱۴ از اعراب نفی شد.

بنابراین تنها می‌توان اجمالاً تمایز میان رتبه‌های ایمان و اسلام را پذیرفت. اصل این مدعا که اسلام و ایمان مراتبی دارند و در هر مرتبه ایمان، از اسلام هم‌رتبه خودش بالاتر است، مدعایی درست است که از مجموع آیات قرآن در این زمینه قابل فهم می‌باشد.

یک نکته در اطلاق لفظ «اسلام» و لفظ «ایمان» قابل توجه است که این دو لفظ گاهی به یک معنا به کار رفته‌اند و گاهی با تفاوت معنایی. در برخی استعمال‌ها که با اجمال همراه است، ایمان و اسلام به یک معنا به کار رفته‌اند. اما هنگامی که به دقت به کار می‌روند، به ویژه آنجا که هر دو با هم به کار می‌روند هر یک معنایی متفاوت دارد. می‌توان این مثل مشهور را در مورد آنها به کار برد که «الاسلام و الایمان کالمسکین و

الفقير، اذا اجتمعوا افتزقا و اذا افتزقا اجتمعوا؛ اسلام و ايمان مانند مسكين و فقيرند که هر گاه با يکديگر جمع شوند، از هم جدا مي‌شوند و هر گاه از هم جدا شوند، جمع مي‌شوند.^۱ دو نمودار ۶ و ۷ استعمال‌هاي اجمالي و تفصيلي «اسلام» و «ايمان» را نشان مي‌دهند:



۷. استعمال تفصيلي اسلام و ۶. استعمال اجمالي رابطه اسلام و ايمان در استعمال اجمالي، تساوي است و در استعمال تفصيلي عموم و خصوص منوجه است. اين استعمال لفظ در معنای فاعلي آن است. اما استعمال در معنای فاعلي آن نیز در هر دو اجمالي و تفصيلي را دارد. رابطه «مسلمان» و «مؤمن» در استعمال اجمالي تساوي است و در استعمال تفصيلي عموم و خصوص مطلق است. نمودارهاي ۸ و ۹ نشان‌دهنده اين دو استعمال‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۹. استعمال تفصيلي مسلمان ۸. استعمال اجمالي ممکن است اين شبهه به ذهن کسی خطور کند که اگر در استعمال تفصيلي، رابطه اسلام و ايمان عموم و خصوص منوجه است، ممکن نیست که رابطه مسلمان و مؤمن، عموم و خصوص مطلق باشد؛ زیرا اگر بتوان جايي را يافت که ايمان هست ولي اسلام نیست (نوک هرم در نمودار ۷)، پس در استعمال معنای فاعلي نیز باید همین موضوع را در نظر

^۱. مسكين و فقير، هر گاه با يکديگر به کار روند، معنایشان متفاوت است. فقير به کسی گفته مي‌شود که مخارج زندگی خود را نداشته باشد، اما مسكين به کسی گفته مي‌شود که وضع و حالش بسيار بد باشد. اما اگر اين دو لفظ، جداگانه استعمال شوند، مي‌توانند به يك معنا به کار روند و به جاي هم نیز استفاده شوند.

داشت. استعمال اسم فاعل به تبع فعل است. در پاسخ باید گفت، بله استعمال اسم فاعل به تبع فعل است، اما اگر يك شخص داراي دو حيثيت فاعلي بود، مي‌توان اسم فاعل را به كار برد و کاربرد اسم فاعل با نظر به همان حيثيت فعل است كه وي آن را دارد. حال در باب رتبه بالاي ايمان، كه فراتر از اسلام است بايد گفت كه كسي كه به آن رتبه مي‌رسد، رتبه‌هاي پايين‌تر، از جمله اسلام، را از دست نداده است. نام آن رتبه را اسلام نمي‌گذارند، اما كسي كه در آن رتبه است هم مؤمن است و هم مسلمان و با رسيدن به آن رتبه، مسلماني را از دست نمي‌دهد. بلكه شرط وقوع در آن رتبه بالا، بقاي ويژگي‌هاي رتبه‌هاي پايين‌تر است.

براساس تصوير ارائه شده، به راحتی مي‌توان ميان آيات و رواياتي كه در پاره‌اي موارد تعارض ظاهري مشاهده مي‌شود، جمع كرد و نقش هر يك از ايمان و اسلام و آثار هر يك را در جاي خود مشاهده نمود. از جمله مي‌توان فهميد كه اسلام، علاوه بر بعد بيروني، بعد دروني و قلبي نيز دارد. اسلام قلب، برداشتن هرگونه مانعي بر سر راه اراده خداوند است، عصيان نكردن و انقياد داشتن است. اسلام رايحه‌اي سلبي دارد؛ يعني بيشتر به رفع يا دفع مانع شبیه است. در حالي كه ايمان رايحه‌اي ايجابی دارد و بيشتر به ايجاد مقتضي شبیه است. اسلام، تسليم اراده ديگري شدن است، ايمان دل به ديگري دادن است. اسلام رهاسازي خود است، ايمان حركت دادن خود است. اسلام مقهوريت است، ايمان محبوبيت. اسلام بر پايه بيم (خوف) است و ايمان بر پايه اميد (رجاء).

منابع مأخذ

۱. قرآن كريم.
۲. كتاب مقدس.
۳. آمدي، عبدالواحد، غررالحكم و دررالکلام، شرح جمال‌الدين خوانساري، تحقيق ابن تيميه، تقى‌الدين ابوالعباس احمد بن عبدالحليم (۱۳۹۲ ق) الايمان، ۱۳۶۰، بيروت، دارالتضامن.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ۱۳۸۹ ق، مصر، ابن‌منظور، ابوالفضل جمال‌الدين محمد بن مكرم، لسان العرب، ۱۴۰۵ ق، قم، نشر ادب الحوزه.
۵. الازهري، ابومنصور محمد بن احمد، معجم تهذيب اللغة، تحقيق رياض زكي قاسم، التفتازاني، ۱۴۲۲ ق، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تحقيق عبدالرحمن عميرة، ۱۴۰۹ ق، قم، الجرجاني، سيدشريف علي بن محمد، شرح المواقف، ۱۳۷۰، قم، منشورات الشريف الرضي.
۶. الجوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، تحقيق احمد عبدالعزيز عطار، ۱۹۹۰، بيروت، دارالعلم للملايين.
۷. الخليل بن احمد، ترتيب كتاب العين، ترتيب و اعداد محمدحسن بكايي، ۱۴۱۴ ق، قم، مؤسسه النشر الاسلامي.
۸. السبحاني. جعفر، الايمان و الكفر في الكتاب و السنه، ۱۴۱۴ ق، قم، مؤسسه الامام الصادق.

۹. الشيخ الطوسي، ابوجعفر محمد بن الحسن، الاقتصاد: الهادي الي طريق الرشاد، ۱۴۰۰ ق، تهران، مكتبه جامع چهل ستون.
۱۰. العلامة الحلي، ابومنصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ۱۳۵۳، صيدا، مطبعة العرفان.
۱۱. الكليني، ابوجعفر محمد بن يعقوب ابن اسحاق، الاصول من الكافي، تصحيح علي اكبر غفاري، ۱۳۸۱ ق، تهران، مكتبه الصدوق.
۱۲. المتقي الهندي، علاء الدين علي بن حسام الدين، كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، تصحيح صفوة السقاء، ۱۳۷۹ ق، بيروت، مكتبه التراث الاسلامي.
۱۳. المجلسي، محمداقبر، مجار الانوار، ۱۴۰۴ ق، بيروت، دار احياء التراث العربي.
۱۴. ايزوتسو، توشي هيكو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، ۱۳۷۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
۱۴. ساختمان معنایي مفاهيم اخلاقي - ديني در قرآن، ترجمه فريدون بدره اي، ۱۳۶۰، تهران، انتشارات قلم.
۱۵. مفهوم ايمان در كلام اسلام، ترجمه زهرا پور سينا، ۱۳۷۹، تهران، سروش.
۱۶. دادبه. اصغر، «ايمان»، در دايرة المعارف تشيع، زير نظر احمد صدر حاج سيدجواد، كامران فاني و بهاء الدين خرمشاهي، ۱۳۸۰، تهران، نشر شهيد سعيد محي.
۱۷. ري شهري، محمد، ميزان الحكمه، ۱۴۱۶ ق، قم، دار الحديث.
۱۸. شبستري، محمد مجتهد، «ايمان»، در دايرة المعارف بزرگ اسلامي، زير نظر كاظم موسوي مجنوردي، ۱۳۸۰، تهران، مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامي.
۱۹. الصدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، عيون اخبار الرضا، تحقيق السيد مهدي الحسيني اللاجوردي، بيتا، تهران، منشورات جهان.
۲۰. طباطبايي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، ۱۳۹۳ ق، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات.
۲۱. ملكيان، مصطفى، راهي به رهايي؛ جستارهاي در باب عقلانيت و معنويت، ۱۳۸۱، تهران، نگاه معاصر.